

تحلیلی نو از انگیزه حضرت ابراهیم (ع) به درخواست احیای مردگان از نظر مفسران
فریقین و با تأکید بر روایات اهل بیت (ع) ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره

مرضیه رستمیان^۱، زهرا زارعی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۱۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۴/۰۴)

چکیده

انسان کامل و ولایت اعطایی به وی از طرف الله، نه تنها در حوزه اعتقادی، بلکه در عرصه عمل و تأثیرگذاری در جهان مادی نیز نمود می‌یابد، از جمله نمودهای این ولایت، داستان زنده شدن چهار پرنده توسط حضرت ابراهیم (ع) در آیه ۲۶۰ سوره بقره و درخواست حضرت ابراهیم (ع) از خداوند برای نشان دادن کیفیت احیای مردگان است؛ دیدگاه‌های مفسران در تبیین انگیزه‌ی این درخواست متفاوت است، برخی از این احتمالات با تدبیر در آیات قرآن و بررسی نکات صرفی و نحوی به دست آمده‌اند و برخی حاصل بررسی روایات ناظر به آیات می‌باشد؛ با مقایسه و ارزیابی این دیدگاه‌ها، پژوهش به این نتیجه دست یافته است که نزدیک‌ترین تحلیل به بافت قرآنی و شأن حضرت ابراهیم (ع)، انگیزه‌ی وی برای اطمینان قلبی از برگزیده شدن به عنوان خلیل الله در کسوت خلیفه الهی است که از روایات اهل بیت (ع) استخراج شده است؛ مقامی که در آن عبد، در مسیر ولایت تکوینی الهی، به مراتبی از شهود و علم حضوری دست می‌یابد.

کلید واژه‌ها: حضرت ابراهیم (ع)، احیای مردگان، خلیل الله، اطمینان، تفسیر فریقین، آیه ۲۶۰ سوره بقره.

rostamian@gmail.com

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام رضا (ع)، مشهد، ایران؛

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه بین‌المللی امام رضا (ع)، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)؛
Zahrazareii8108@gmail.com

۱. بیان مسأله

انسان کامل و ولایت اعطایی به وی از طرف الله، نه تنها در حوزه فردی و اعتقادی، بلکه در عرصه عمل و تأثیرگذاری در جهان مادی نیز نمود می‌یابد، از جمله نمودهای قرآنی این مفهوم، در خواست حضرت ابراهیم مبنی بر زنده شدن چهار پرنده توسط ایشان، در آیه ۲۶۰ سوره بقره است که در آن، انسان به عنوان خلیفه الهی، توانایی تغییر در قوانین طبیعت را با اذن خداوند به دست می‌آورد اما آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت بررسی انگیزه حضرت ابراهیم(ع) به عنوان خلیفه الله، از این درخواست است. پژوهش حاضر تلاش خواهد کرد در روندی تحلیلی و استدلالی، به این سوالات پاسخ گوید؛ آیا نبوت و مقامات شامخه حضرت ابراهیم(ع) با درخواست او برای احیای مردگان، منافاتی ندارد؟ مفسران فریقین چه دیدگاه‌هایی را در رابطه با انگیزه حضرت ابراهیم(ع) بیان کرده‌اند؟ سیاق موضوعی آیات همجوار آیه، بر چه مسأله‌ای ناظر است؟ انگیزه اصلی حضرت ابراهیم(ع) با نظر به آیات، روایات و بقیه قرائن، چه می‌تواند باشد؟

۲. مقدمه

روایت قرآنی احیای مردگان توسط حضرت ابراهیم(ع)، که در آن احیای مردگان نه به صورت مستقیم توسط خداوند، بلکه توسط یکی از بندگان برگزیده او انجام می‌شود نشان می‌دهد که ولایت، تنها محدود به دریافت مفاهیم نظری نیست، بلکه شامل توانایی تغییر در نظام طبیعی با اراده الهی نیز میشود و نشان‌دهنده عمق ارتباط حضرت ابراهیم(ع) با خداوند و جایگاه ولایت خاص ایشان در نظام هستی است؛ در حقیقت، خداوند نشان می‌دهد که چگونه ولی خدا می‌تواند در نظام تکوین تأثیر بگذارد، نه از سر استقلال، بلکه به اذن و اراده‌ی او و این‌گونه، ولایت الهی در انسان‌های خاص به صورت تجلی قدرت، علم و حیات الهی ظهور می‌یابد.

خداوند متعال در آیه ۲۵۷ سوره بقره، خود را ولی مومنان و هدایت کننده بندگان از ظلمت‌ها به سمت نور معرفی می‌کند، و در متن سوره برای این مقام، سه مثال از ولایت الهی را در آیات بعد، بیان می‌کند؛ اولین مثال، احتجاج حضرت ابراهیم (ع) با نمrud، طاغوت زمان خود، است که نشان‌دهنده پیروزی حق بر باطل است (البقره، ۲۸۵) دومین مثال، داستان عزیر نبی است که در مواجهه با یک سرزمین ویران، پرسشی درباره معاد برای او مطرح شد و خداوند به شیوه‌ای اعجاز‌آمیز پاسخ ایشان را می‌دهد (البقره، ۲۵۹) و سومین و آخرین مثال، آیه ۲۶۰ سوره بقره است که در آن، حضرت ابراهیم (ع) از خداوند، درخواست می‌کند تا چگونگی احیای مردگان را به او نشان دهد؛ این درخواست و پاسخ الهی به آن، از جمله موضوعاتی است که مورد توجه مفسران قرار گرفته است.

مفسران در تبیین این آیه، به وجوه مختلفی پرداخته‌اند؛ برخی از آنان به بررسی انگیزه حضرت ابراهیم (ع) برای این درخواست توجه کرده‌اند (فخر رازی - المیزان - تفسیر کبیر طبرانی)، در حالی‌که گروهی دیگر به تحلیل محتوای آیه و دلایل ذکر شده در آن پرداخته‌اند. (المیزان - مجمع البیان - روح المعانی - المنار) برخی از این تفسیرها با استناد به روایات، بیان شده‌اند (الدرالمثور - عیاشی) و برخی دیگر با تدبر در خود آیه و بررسی ظواهر قرآنی به دست آمده‌اند. (التبیان - المیزان - کاشف - الکشاف) با توجه به مقام ولای حضرت ابراهیم (ع) نزد خداوند، اظهار نظر برخی از این مفسران، سولاتی را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کنند که نیاز به بررسی و پاسخ‌گویی دارند.

۱-۲. پیشینه پژوهش

در بررسی‌های انجام‌شده، پژوهش مستقلی که به طور خاص، به انگیزه حضرت ابراهیم (ع) برای درخواست احیای مردگان پرداخته باشد، یافت نشد. با این حال، منابع متعددی وجود دارند که به ادله امکان وقوع معاد در قرآن و دیدگاه دانشمندان علوم اسلامی اشاره کرده‌اند که در میان این ادله، به ماجرای احیای مردگان توسط حضرت ابراهیم (ع) نیز

آیه شریفه درخواست حضرت ابراهیم (ع) را مبنی بر زنده کردن مردگان، ذکر می‌کند و سپس به گفتگوی خداوند متعال و حضرت ابراهیم و دستورات خداوند برای برآورده کردن

خواسته بنده خود می‌پردازد البته با نظر به آیه ۲۵۷ سوره بقره «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» که بحث ولایت خداوند است می‌توان آیه ۲۶۰ را، یکی از سه نمونه اعمال ولایت الله بر بندگان خود، برای هدایت از ظلمات به سوی نور دانست (ابی السعود، ۲۵۶/۱؛ نهاوندی، ۵۲۲/۱)؛ در اینکه دلیل درخواست حضرت ابراهیم، از این درخواست چه بوده و یا اینکه پرندگانی که ایشان به اذن خدا زنده کرده‌اند چه پرندگانی بوده‌اند، بین مفسران اختلاف است به گونه‌ای که در روایات تفسیری چندین وجه برای مصداق پرندگان ذکر شده (عیاشی، ۱۴۲/۱-۱۴۵؛ ثعلبی، ۲۵۳/۲) و در برخی از تفاسیر، هر پرندۀ نمادی برای یکی از وابستگی‌های دنیا برشمرده شده است (بیضاوی، ۱۵۷/۱؛ مکارم شیرازی، ۳۰۷/۲) برای مثال طاووس نشانه زینت دنیا، کلاغ نشانه حرص و طمع، خروس نشانه میل به زندگی و اردک نشانه طلب رزق است که هر فردی باید حب آنها را در قلب خود ذبح کند تا قلبش زنده گردد (قشیری، ۲۰۲/۱)؛ حتی تعدادی از مفسران دلیل انتخاب، پرندگان را به جهت صفت اصلی پرندگان، که پرواز در آسمان و اوج گیری در آن است، بیان می‌کنند و از آنجا که همت ابراهیم (ع) را هم میل به سمت علو و رسیدن به ملکوت بود به همین جهت، خداوند از بین همه موجودات، پرندگان را انتخاب کرد تا با درخواست بنده‌اش تناسب داشته باشد. (تستری، ۳۷؛ فخررازی، ۳۶/۷) گروهی از علما به بررسی تفصیلی واژه «صرهن» پرداخته (طباطبایی، ۳۶۸/۲؛ رشیدرضا، ۵۶/۳) و نیز گروهی درباره تفاوت درخواست ابراهیم خلیل و عزیرنبی که جریان آن در آیه قبلی آمده بحث کرده‌اند. (نهاوندی، ۵۲۳/۱) در واقع هر یک از مفسران فریقین با توجه به تخصص و اعتقاد کلامی خود، به ابعاد گوناگون این آیه پرداخته‌اند اما با بررسی دقیق‌تر می‌توان دریافت که اکثر مفسران در اینکه هدف حضرت ابراهیم از درخواست خود چه بوده است اتفاق نظر ندارند که همین اختلاف نظرها لزوم بررسی دقیق‌تر این آیه را برای درک بهتر مقاصد الهی آشکار می‌سازد.

۳. تحلیل انگیزه تقاضای حضرت ابراهیم (ع)

با توجه به مقام والای حضرت ابراهیم (ع) در پیشگاه خداوند و دلالت آیه ۲۶۰ سوره بقره ممکن است سوالاتی برای مخاطبین قرآن پیش بیاید و آن سوال این است که آیا نبوت و مقامات شامخه حضرت ابراهیم (ع) با درخواست او برای احیای مردگان منافاتی ندارد؟ چگونه پیامبری که بسیاری از ابتلائات را با موفقیت پشت سر گذاشته، از خداوند سوال میکند که چطور مردگان را دوباره زنده می‌کند؟ شکی در این نیست که حضرت ابراهیم به اصل معاد و احیا مردگان معتقد بوده و با همین اعتقاد با دیگران احتجاج نموده و آنها را به سوی حق دعوت می‌کرده است و اصولاً همانگونه که در آیات «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (الحجر، ۳۹-۴۰) مشخص است انبیا از وسوسه‌های شیطانی ایمن هستند چرا که ابلیس اصلاً راهی بر آنها ندارد. با این حال مفسران فریقین در تحلیل انگیزه ایشان، اقوال گوناگونی دارند به گونه‌ای که فخر رازی در مفاتیح الغیب، تا دوازده نظریه را برای انگیزه درخواست ابراهیم خلیل (ع) برشمرده است (نک: فخر رازی، ۳۴/۷) که در ادامه به بررسی نظرات مفسران مختلف در این باب، پرداخته خواهد شد:

۳-۱. افزایش ایمان و یقین

گروهی از مفسران اعتقاد دارند درخواست حضرت ابراهیم، به جهت افزایش ایمان آن جناب، بوده است، یعنی هرچند که ایشان به مقام پیامبری و خلت رسیده بودند ولی باز هم خواهان افزایش ایمان و معرفت خود بود زیرا براساس «فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» (یوسف، ۷۶)؛ علم مراتب مختلف دارد و بالای هر مرتبه از آگاهی، مرتبه‌ای دیگر وجود دارد که انسان طالب می‌تواند به آن دست یابد. از این گذشته خداوند در قرآن، به افزایش علم امر کرده است «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، ۱۱۴)؛ این نظریه توسط بسیاری از علما و دانشمندان مطرح شده (طبرسی، ۱۴۳/۱؛ طنطاوی، ۵۹۹/۱؛ زمخشری، ۳۰۹/۱) و ظاهراً

مقبول ترین نظریه در نزد مفسران، برای توجیه هدف ابراهیم (ع) از درخواست خود می باشد برای مثال شیخ طوسی عقیده دارد معنای «لَيُطْمَنِّ قَلْبِي» افزایش یقین است و این عبارت فقط می تواند برای طلب علم بیان بعد دستیابی به علم استدلال استفاده شود. (طوسی، ۳۲۶/۲) همچنین زمخشری عقیده دارد ابراهیم (ع) دارای ثابت ترین ایمان در بین بندگان بود و خداوند هم قطعاً از این موضوع آگاه بود ولی دلیل پرسش خدا از خلیل خود و پاسخ او این است که ایمان ابراهیم برای شنوندگان هم ثابت شود؛ علاوه بر این درخواست ابراهیم به دلیل ازدیاد ایمان او بوده است چرا که در علم استدلالی، وجود شک و شبهه ممکن است ولی در علم ضروری هیچ شکی جایز نیست پس ابراهیم (ع) طالب طمانینه قلب بود یعنی علمی که هیچ شکی در آن راه ندارد. (زمخشری، ۳۰۸/۱) آلوسی می گوید دلیل درخواست ابراهیم (ع) این بود که می خواست از مرحله علم الیقین به مرتبه عین البقین برسد. (آلوسی، ۲۵/۲)

همانگونه که گفته شد این نظر مقبولیت بیشتری نزد علما دارد و احادیث مختلفی نیز در تایید این نظر، از اهل بیت (ع) صادر شده است از جمله: پیامبر (ص) درباره قول حضرت ابراهیم (ع) فرمود: ما برای شک کردن از ابراهیم سزاوارتریم در آن هنگام که گفت پروردگارا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند گفت: آیا ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: چرا ولی می خواهم قلبم آرامش یابد. (مسلم بن الحجاج، ۱۳۳/۱)

همچنین حسین بن حکم می گوید برای امام کاظم (ع) نامه ای نوشته و به ایشان خبر دادم که من در شک هستم همانطور که ابراهیم در شک بود و - در حال شک - به خدا گفت «رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتَى» و من نیز علاقه دارم چیزی به من نشان دهی. پس امام کاظم (ع) برای من نوشت: همانا ابراهیم مومن بود و فقط دوست داشت ایمانش زیاد شود ولی تو در شک هستی و در شک کننده خیری نیست. شک برای زمانی است که یقین هنوز نیامده پس هنگامی که یقین آمد، دیگر شک جایز نیست و آیه «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ

مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» درباره شک کننده نازل شده است.^۱ (کلینی، ۳۹۹/۲) و صفوان بن یحیی می‌گوید: از امام رضا(ع) از قول خداوند به ابراهیم «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» پرسیدم که آیا در قلبش شک و چود داشت؟ فرمود: خیر ابراهیم بر یقین استوار بود ولی ازدیاد در یقینش را از خدا درخواست کرد. (برقی، ۲۴۷/۱)

بررسی

در جواب باید گفت آنچه از تامل بر روایات تایید کننده این دیدگاه قابل فهم است عدم مشخص بودن متعلق افزایش یقین و اطمینان برای درخواست این احیا است و دلیلی نداریم که دلالت این روایات را افزایش یقین در ایمان به خداوند یا معاد بدانیم و ممکن است، منظور افزایش یقین در حقیقتی دیگر باشد.

همچنین حضرت ابراهیم(ع) در جریان این آیه از خدای تعالی درخواست دیدن و مشاهده احیا را نمود نه بیان استدلالی و یا حتی حصول علم ضروری، چرا که پیامبر اولو العزمی همانند ابراهیم(ع)، مقامشان بالاتر از آن است که بدون اینکه دلیلی بر قیامت داشته باشند به آن ایمان آورند و بعد از خدا درخواست دلیل کنند چون اعتقاد به یک امر نظری، قطعاً احتیاج به دلیل دارد و بدون وجود دلیل، اعتقاد به یک امر نظری یا ناشی از تقلید است و یا اختلال فکری که پیامبران(ع) از هر دو آنها مبرا هستند. پس ابراهیم(ع) درخواست روشن شدن حقیقت را کرده ولی نه از راه علمی و استدلال و احتجاج، بلکه از راه عملی یعنی نشان دادن. (طباطبایی، ۳۶۷/۲)

در ادامه برای بررسی بهتر این نظر، شایسته است به جایگاه حضرت ابراهیم(ع) که در قرآن کریم، بیان شده، توجه شود؛

برخی از آیات به ابعاد مختلف زندگی ایشان اختصاص دارد که محل بحث این مقاله

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَخْبِرْهُ أَنِّي شَاكٌ وَ قَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ع - رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنِّي أَحِبُّ أَنْ تُرَبِّيَ شَيْئاً فَكَتَبَ عَ إِنْ إِبْرَاهِيمَ كَانَ مُؤْمِناً وَ أَحَبُّ أَنْ يُزَادَ إِيْمَاناً وَ أَنْتَ شَاكٌ وَ الشَّاكُّ لَا خَيْرَ فِيهِ وَ كَتَبَ إِنَّمَا الشُّكُّ مَا لَمْ يَأْتِ الْيَقِينَ فَإِذَا جَاءَ الْيَقِينَ لَمْ يَجْزِ الشُّكُّ وَ كَتَبَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ قَالَ نَزَلَتْ فِي الشَّاكِّ.

نیست اما بعضی از آیات به بیان جایگاه و مقام ایشان می‌پردازد از جمله: آیه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (الانعام، ۷۵) که بر نشان دادن ملکوت آسمان‌ها و زمین به حضرت ابراهیم (ع) و رسیدن ایشان، به مقام یقین تاکید دارد. «نری» صیغه مضارع است و استمرار این واقعه را می‌نمایاند. معنای اصلی و شایع رویت دیدن با چشم است ولی در قرآن در آیات بسیاری رویت در مورد اموری به کار رفته که محسوس نیست بلکه به معنای شناخت و مرتبه‌ای از معرفت می‌باشد (مطهری، ۲۴) صاحب المیزان عقیده دارد مراد از ملکوت، آن جهت از هر چیزی است که رو به سوی خداست، چون هر موجودی دو جهت دارد، اول رو به خدا، و دیگری رو به خلق خدا و ملکوت هر چیز، آن جهتی است که رو به خدا است (طباطبایی، ۱۱۶/۱۷) بنابراین منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین، به دلیل آن است که خداوند خود را به ابراهیم بنمایاند البته از جهت استنادی که اشیاء به او دارند، و یقین عبارت است از علم صد درصدی که به هیچ وجه شک و تردیدی در آن وجود نداشته باشد دو بعید نیست که غرض از ارائه ملکوت، این بوده که ابراهیم (ع) به مقام یقین داشتن و موقن بودن به آیات خداوند برسد (طباطبایی، ۲۴۰/۷) همانطور که مشاهده می‌شود در این آیه رسیدن حضرت ابراهیم (ع) به مقام یقین (در همه امور، چون بدون قید آمده) را به جهت نشان دادن ملکوت آسمان و زمین می‌داند نه مشاهده احیای مردگان.

به علاوه در آیات «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ» (الشعرا، ۷۷-۸۱) مشاهده می‌شود حضرت ابراهیم (ع) به شئون مختلف ربوبیت خداوند خصوصا احیا و اماته کاملا آگاه است و خود صراحتا ایمان به معاد را اعلام می‌دارد و این اقرار، مربوط به بیان سرگذشت حضرت ابراهیم (ع) در ابتدای دعوتشان می‌باشد و مخاطب این احتجاج، پدر و قوم ایشان می‌باشند: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ» (الشعرا، ۷۰) ولی جمله «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ» در آیه ۲۶۰ سوره بقره که محل بحث این مقاله نیز می‌باشد، نشان‌دهنده این

است که حضرت در زمان این حادثه، در منطقه کوهستانی به سر می‌برده‌اند بنابراین زمانی از عمر نبوت ایشان، سپری شده و این اتفاق، پس از مهاجرت وی از سرزمین بابل به شام روی داده است چرا که سرزمین شام کوهستانی است و سرزمین بابل کوهی ندارد (جوادی آملی، ۲۹۳/۱۲؛ مکارم شیرازی، ۳۰۷/۲؛ طباطبایی، ۳۷۷/۲) با عنایت به این موضوع می‌توان دریافت درخواست حضرت ابراهیم (ع) برای احیای مردگان، پس از پشت سر گذاشتن برخی از ابتلائات و رسیدن به مقامات مختلف بوده است. همچنین آیات «وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ، إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ» (الصافات، ۸۳-۸۵) و نشان می‌دهد حضرت ابراهیم (ع) حتی قبل از شروع دعوتش دارای قلبی سلیم بوده است چرا که «اذ» در ابتدای آیه ۸۴ سوره صافات، ظرف ماضی بوده و متعلق به لفظ «شعبه» می‌باشد (ابن عاشور، ۵۲/۲۳) و دربردارنده این معنا است که در هنگامی که حضرت ابراهیم (ع) تنها از پیروان نوح نبی (ع) بود، قلبی سلیم داشته است؛ گفته شده قلب سلیم، قلبی است که از هر چیزی که باعث ضرر رسیدن به تصدیق و ایمان به خداوند متعال می‌شود خالی است از جمله شرک خفی و جلی و اخلاق ناپسند. (طباطبایی، ۱۴۷/۱۷) و نیز در حدیثی از امام صادق (ع) آمده که فرمودند: قلب سلیم قلبی است که پروردگارش را ملاقات می‌کند در حالی که هیچ کس جز او در آن نیست و هر قلبی که در آن شرک یا شکی باشد سقوط می‌کند و - افراد دارای قلب سلیم - زهد دنیا را اختیار کردند تا دلشان برای آخرت فارغ باشد.^۱ (کلینی، ۱۶/۲)

با این وجود چگونه ابراهیم خلیل (ع) در آیه ۲۶۰ سوره بقره، برای اطمینان قلب خود از خداوند تقاضا می‌کند که چگونگی احیای موتی را به وی نشان دهد؟!

۲-۳. اطمینان آن جناب از برگزیده شدن به عنوان خلیل الله

براساس برخی روایات وارده از اهل بیت (ع)، دلیل درخواست حضرت ابراهیم این بود

۱. «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يُلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ قَالَ وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ وَ إِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِتَفَرُّغِ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ».

که خداوند به ابراهیم وحی کرد قصد دارد از بین بندگانش خلیلی اتخاذ کند که حتی اگر تقاضای احیاء مردگان را هم داشته باشد در خواست او را اجابت خواهد کرد؛ این جریان، در حدیثی از امام رضا(ع) بدین گونه نقل شده است: از علی بن محمد بن الجهم مروی است که گفت در مجلس مأمون حاضر شدم در وقتی که حضرت رضا علی بن موسی در نزد مأمون بود؛ مأمون به آن جناب عرض کرد یا ابن رسول الله آیا این قول تو نیست که انبیاء معصوم هستند فرمود چرا؛ عرض کرد ای پسر رسول خدا به من خبر بده درباره گفتار ابراهیم که گفت: «رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِّطُغْيَانٍ قَلْبِي». امام رضا(ع) فرمود: خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم وحی کرد که من از بین بندگانم خلیلی اتخاذ می‌کنم که اگر از من احیا مردگان را درخواست کند او را اجابت می‌کنم. پس به قلب ابراهیم خطور کرد که خودش آن خلیل باشد و به خدا گفت به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟...^۱ (ابن بابویه، ۱/ ۱۹۸)

شبیه این روایت از طریق ابن عباس در منابع اهل سنت هم یافت می‌شود؛ ملک الموت از پروردگارش اجازه گرفت که نزد او رفته و به او بشارت دهد که خداوند تعالی خلیل اتخاذ کرده است. خداوند به او اجازه داد و او این بشارت را به ابراهیم داد. پس ابراهیم(ع) حمد خدا را به جا آورد و پرسید علامت این امر چیست؟ ملک الموت گفت: اینکه خدا

۱. حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ع فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ قَالَ بَلَىٰ... قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ ع رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِّطُغْيَانٍ قَلْبِي قَالَ الرِّضَا ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ ع أَنِّي مُتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلًا إِنْ سَأَلَنِي إِحْيَاءَ الْمَوْتَى أَجَبْتُهُ فَوَقَعَ فِي نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ فَقَالَ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِّطُغْيَانٍ قَلْبِي عَلَى الْخَلَّةِ قَالَ فَخَذَّ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصَرَّهِنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ مِثْنٍ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فَأَخَذَ إِبْرَاهِيمَ ع نَسْرًا وَ طَاوُسًا وَ يَطَّا وَ دِيكًا فَقَطَّعَهُنَّ وَ خَلَطَهُنَّ ثُمَّ جَعَلَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَلِ أَلْبَنَى حَوْلَهُ وَ كَانَتْ عَشْرَةٌ مِنْهُنَّ جُزْءًا وَ جَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ دَعَاهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ وَ وَضَعَ عِنْدَهُ حَبًّا وَ مَاءً فَتَطَايَرَتْ تِلْكَ الْأَجْزَاءُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ حَتَّى اسْتَوَتْ الْأُبْدَانُ وَ جَاءَ كُلُّ بَدَنٍ حَتَّى انْضَمَّ إِلَى رَقَبَتِهِ وَ رَأْسِهِ فَخَلَّى إِبْرَاهِيمَ ع عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ فَطَرْنَ ثُمَّ وَقَعْنَ فَشَرِبْنَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَ التَّقَطْنَ مِنْ ذَلِكَ الْحَبِّ وَ قُلْنَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاكَ اللَّهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بَلِ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...

دعای تو را اجابت می‌کند حتی اگر زنده شدن مردگان را درخواست کنی. پس ابراهیم گفت: رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى. قال الله تعالى: أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَى. (واحدی، ۳۹۸/۴)

بررسی

روایت بیان شده از لسان امام رضا(ع)، ذیل باب «ذکر مجلس آخر للرضا (ع) عند المأمون فی عصمة الأنبياء (ع)» آمده و همانطور که مشخص است امام رضا (ع) در این مجلس در مقام احتجاج و مناظره برای اثبات عصمت انبیا(ع) و میرا کردن حضرت ابراهیم(ع) از تهمت‌ها بوده‌اند. روایت دیگری نیز هرچند به صورت غیرمستقیم این وجه را تأیید می‌کند: نصر بن قابوس می‌گوید که امام صادق برای من فرمود: امام صادق(ع) فرموده: که اگر به یکی از برادرانت علاقه داشتی او را از این محبت آگاه کن و در ادامه سخن خود به آیه مورد بحث اشاره می‌کنند: «فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي»^۱ (کلینی، ۶۴۴/۲)؛ یعنی همانگونه که خداوند با اجابت درخواست ابراهیم(ع) و زنده کردن مردگان به دست او، وی را از علاقه‌اش آگاه کرده و قلبش را آرام ساخت تو هم با اعلام محبت به برادرت، قلب او را آرام کن؛ این در حالی است که اگر روایت انتخاب شدن ابراهیم (ع) برای مقام خلیل الله بیان نمی‌شد، ارتباطی بین دلالت سخن امام صادق (ع) و آیه وجود نداشت.

برای بررسی انگیزه درخواست حضرت ابراهیم (ع) مبنی بر اطمینان یافتن، نسبت به رسیدن به مقام خلیل الهی، اشاره به چند نکته ضروری است:

ریشه "خلل" که واژه خلیل از آن گرفته شده در اصل به معنای، تخلخل، انفراج و شکاف شکاف شدن است و کلمه خلیل هم به معنای فقر و حاجت و احتیاج دلالت می‌کند (مصطفوی، ۱۲۰/۳)، خلیل به کسی می‌گویند که به تنگدستی در مال یا غیر آن دچار شده باشد (فراهیدی، ۱۴۱/۴) اما خلیل به معنای صدیق یعنی شخص دارای لایه و شکاف که

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ أَدْبَنَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا أَحْبَبْتَ أَحَدًا مِنْ إِخْوَانِكَ فَأَعْلِمْهُ ذَلِكَ فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي.

این معنا کنایه از اسرار و رموزی است که فقط در اختیار این فرد گذاشته شده است (مصطفوی، ۱۲۰/۳).

حال، از آنجا که اصل کلمه "خلیل" به معنای حاجت است و مقام خلت، مقامی است که مستلزم استجاب دعا است و اگر دوست را خلیل می‌نامند از این حیث است که وقتی صداقت و دوستی به حد کمال خود می‌رسد حوائج دوست خود را انجام می‌دهد (طباطبایی، ۳۸۸/۲) و این امر که حضرت ابراهیم به این مقام رسیده و صاحب استجاب دعا بودند با روایات دیگر نیز همخوانی دارد: امام صادق (ع) فرمود: خداوند عزوجل می‌فرماید آنهایی که از بندگی من تکبر می‌ورزند، به زودی وارد جهنم خواهند شد. سپس فرمود: آن عبادت دعا است بلکه با فضیلت‌ترین عبادت دعا است. و درباره این آیه قرآن «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ» نیز فرمود او همان دعاء می‌باشد. (کلینی، ۴۶۶/۲)

و نیز امام رضا (ع) فرمود: خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل اتخاذ کرد چون احدی غیر خدا را اراده نکرد و از احدی غیر او چیزی درخواست نمود. (ابن بابویه، ۳۴/۱)

همانگونه که مشاهده می‌شود این روایات دلالت دارند که مقام خلت با مقام استجاب دعا رابطه تنگاتنگی دارد و در آیه مورد بحث نیز - طبق روایت - علامت رسیدن به مقام خلت، استجاب دعا و پاسخ به درخواست حضرت ابراهیم (ع) می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت خداوند متعال در جریان آیه مذکور حضرت ابراهیم (ع) را به عنوان خلیل خود انتخاب کرده، دعای او را اجابت کرد و اسرار و رموز معاد را به وسیله زنده کردن چهار پرنده به دست بنده خود، در اختیار وی گذاشت.

از سوی دیگر درخواست علامت و نشانه برای تحقق امر وعده داده شده توسط خداوند متعال، از طرف انبیاء موضوعی جدید و غیر قابل قبول نیست چرا که طبق آیات قرآن کریم حضرت زکریا (ع) هم برای بشارت الهی درباره فرزندش، از خداوند درخواست نشانه کرد: «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آتِيكَ أَلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادَّكُرَ رَبِّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» (آل عمران، ۴۱)

گفتنی است صاحب تسنیم عقیده دارد این احتمال با محور پرسش و پاسخ در آیه سازگار نیست زیرا متعلق "اولم تو من" جریان معاد و احیای مردگان است اما مبنای این احتمال اطمینان از رسیدن به مقام خلت است که با هدف خود آیه متناسب نیست. (جوادی آملی، ۲۹۱/۱۲) ولی صاحب المیزان معتقد است روایت دلالت دارد بر اینکه مقام خلیل بودن مستلزم اجابت دعا می باشد و کلمه خلت نیز به معنای حاجت و درخواست است و این دو با هم سازگار هستند. (طباطبایی، ۳۸۰/۲) البته با توجه بیشتر می توان دریافت که محور سوال حضرت ابراهیم نمی تواند صرفاً درباره معاد نباشد زیرا این آیه در سیاق بیان مصادیق ولایت الله آمده است. آیه اول از آیات سه گانه در باره احتجاج ابراهیم (ع) با نمرود درباره پروردگارش است (البقره، ۲۸۵) چرا که نمرود خود را به عنوان رب معرفی می کرد و در جواب ابراهیم که فرمود: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» گفت: «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ». سپس حضرت ابراهیم برای بستن راه مغالطه بر دشمن گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» و نمرود را بهت زده کرد. همانطور که مشاهده می شود این آیه بر اصل توحید و راه اثبات آن دلالت دارد.

آیه دوم (بقره، ۲۵۹) ماجرای بنده ای را بیان می کند که با دیدن ویرانی یک آبادی دچار این شبهه شد که «أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» خدا چطور اینها را بعد مرگشان زنده می کند؟ و خدا هم به گونه ای او را هدایت کرده و کیفیت احیا را به او نشان داد، این آیه به اصل معاد اشاره دارد.

اما در آیه سوم یعنی آیه مورد بحث این مقاله، سخن از درخواست ابراهیم (ع) و اجابت پروردگارش در میان است که می توان دلالت این آیه را منطبق با اصل نبوت شمرد پس ممکن است که موضوع آیه به تنهایی و بدون در نظر داشتن روایات وارده در نگاه اول جریان معاد به نظر برسد اما با بررسی بیشتر می توان ارتباط آن را با نبوت و ولایت الهی به خوبی کشف کرد، علاوه بر این از آنچه در بررسی واژه اطمینان یافت شد باید گفت اطمینان به معنای آرامش و سکون بعد از اضطراب است (اصفهانی، ۵۲۴) و اضطراب و

تشویش در وجود ابراهیم خلیل الرحمن برای مسئله معاد و آگاهی از کیفیت احیای اماته و یا حتی فعل پروردگار غیرقابل تصور است اما پذیرفتن این وجه یعنی اضطراب ابراهیم(ع) برای آگاهی از برگزیده شدن به عنوان خلیل الله، مشکلی ندارد.

۳-۳. تعجب ابراهیم (ع) در هنگام گذر از مردار

طبق برخی از روایات وارده، ابراهیم خلیل، مرداری را در ساحل نظاره می‌کرد و مشاهده کرد که در هنگام مد، حیوانات دریا از آن مردار تغذیه می‌کردند و هنگام جزر، حیوانات خشکی و باد قسمت‌هایی از آن جسد را پراکنده می‌کردند، ابراهیم(ع) با مشاهده این حوادث، به خداوند متعال گفت پروردگارا من می‌دانم اجزای این جسد را (که در زمین و هوا پراکنده شده) جمع خواهی کرد آن را به من نشان بده چگونه این کار را انجام می‌دهید. (سیوطی، ۳۳۴/۱؛ کلینی، ۳۰۵/۸؛ واحدی، ۸۷)

بررسی

با قبول این احتمال لازم است قبول کنیم ایشان با دیدن لاشه‌ای که در حال نابودی بود شبهه‌ای در دلشان افتاد چرا که وی مشاهده نمود چگونه اجزا بدن آن لاشه، در شکم موجودات دیگر می‌رود یا به وسیله باد پراکنده می‌شود و حالات مختلف به خود می‌گیرد و اشکال گوناگون می‌پذیرد سپس این شبهه که چنین موجودی پس از آن اتفاقات در حالی که دیگر چیزی از اصل بدنش وجود ندارد چگونه در قیامت زنده خواهد شد او را وادار کرد تا چنین سوالی از پروردگارش بپرسد. (طباطبایی، ۳۷۹/۲) در این صورت از آنجا که این احتمال با مقام شامخ نبوت، خصوصاً پیامبری چون ابراهیم خلیل متضاد است نمی‌توان آن را قبول کرد.

۳-۴. درخواست مشاهده عینی

بنابر نظر برخی مفسران فریقین، درخواست حضرت ابراهیم(ع) درباره چگونگی زنده

شدن مردگان، صرفاً برای مشاهده عینی بوده است چنانکه گفته‌اند "لیس الخبر کالمعاینه". این دسته از مفسران عقیده دارند درخواست مشاهده عینی به هیچ‌وجه با ایمان به غیب منافات ندارد چرا که هر مومنی علاقه دارد پس از ایمان عقلی و قلبی حادثه را با چشم سر و به صورت حسی نیز ببیند و این از علاقه او به آگاهی نشأت می‌گیرد و اما حتی اگر درخواست معاینه او اجابت نشود چیزی از ایمانش کاسته نخواهد شد و چنین درخواستی به ایمان آسیبی نمی‌زند. در واقع ابراهیم (ع) هم فقط می‌خواست بعد از مشاهده قلبی و عقلی احیای موتی، آن را به عینه هم ببیند و به همین وسیله بین تمامی راه‌های معرفت اعم از معرفت عقلی و قلبی و عملی جمع کرده باشد. (مغنیه، ۴۱۰/۱؛ طوسی، ۳۲۶/۲) برخی گفته‌اند عبارت "لیطمئن قلبی" که توسط ابراهیم (ع) در جواب خداوند گفته شد به معنی آرامش خاطر به دلیل مشاهده عینی می‌باشد که بعد از ایمان به غیب حاصل می‌شود (ابن منظور، ۲۶۸/۱۳).

بررسی

گفتنی است درست است که حضرت ابراهیم (ع) درخواست مشاهده عینی را دارد ولی اینکه تنها دلیل را معاینه بدانیم به‌نظر درست نمی‌آید زیرا در آیه، سخن از مشاهده چگونگی احیا می‌باشد نه فقط مشاهده احیا. از این گذشته در بسیاری از آیات قرآن ریشه "رءی" به معنای روءیت با چشم سر نیست، بلکه به معنای معرفت و مرحله‌ای شناخت و در امور غیر حسی نیز آمده است (الاحقاف، ۳۳؛ الانبیا، ۳۰) بنابراین به نظر می‌رسد این نظریه هدف حضرت ابراهیم (ع) را به درستی بیان نمی‌کند؛ از سوی دیگر، همانطور که در قسمت قبل اشاره شد جایگاه حضرت ابراهیم فراتر از آن بوده که صرف مشاهده عینی احیای اموات، باعث اطمینان قلبی ایشان در این موضوع شود یا اینکه رسیدن به این اطمینان را مشروط به مشاهده عینی کنند که از مقام یقین رسالت ایشان به دور است و از جهتی ممکن است این مرحله (مشاهده عینی) مورد انتظار همه مومنان، جهت رسیدن به مرحله یقین تعریف و مورد انتظار واقع شود.

۳-۵. علاقه و اشتیاق برای پی بردن به راز صنع الهی

بعضی مفسرین عقیده دارند از آنجا که این درخواست، از سوی حضرت ابراهیم (ع) که متصف به صفات خلیل، حلیم و مومن است پس علت آن نباید افزایش ایمان و کمال معرفت باشد بلکه این درخواست، علاقه و اشتیاق ابراهیم (ع) را به پی بردن به راز صنع الهی، نشان می‌دهد و این امری متفاوت با ایمان به غیب است، همچنین باید توجه داشت که خداوند متعال از درجه ایمان بنده خود کاملاً آگاه است و گفت و گوی ذکر شده در آیه مبارکه، بین خداوند و پیامبرش حاکی از نظر لطف خدا است بر خلیل خود؛ بنابراین خداوند به دلیل شوقی که در قلب ابراهیم (ع) وجود داشت در خواست او را اجابت کرده و تجربه مستقیم احیا را به او عطا کرد. (سید قطب، ۳۰۲/۱؛ ابن عاشور، ۵۱۱/۲)

بررسی

به نظر می‌رسد برای پذیرش این تبیین، که علاقه و شوق ابراهیم (ع) برای پی بردن به راز صنع الهی، باعث درخواست ایشان برای مشاهده احیای مردگان شده، دلیل قرآنی و روایی وجود ندارد.

۳-۶. مناظره با نمرو

برخی از مفسران معتقدند، سبب درخواست حضرت ابراهیم (ع) آن بود که وقتی ایشان، در حال مناظره با نمرو بودند، فرمود: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. نمرو گفت من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم، سپس مردی را به قتل رساند و دیگری را آزاد کرد؛ ابراهیم (ع) گفت زنده کردن این است که روح را به جسدی مرده وارد کنی، نمرو پرسید آیا آنچه می‌گویی خود به چشم دیده‌ای؟ در این هنگام ابراهیم (ع) نتوانست بگوید به چشم دیده‌ام برای همین به استدلال دیگری در مقابل نمرو پرداخت سپس از پروردگارش درخواست کرد تا چگونگی احیا را به او نشان دهد تا هنگام احتجاج با دلی مطمئن سخن گوید. (واحدی، ۸۷؛ فخر رازی، ۳۴/۷؛ طوسی، ۲۳۶/۲)

بررسی

در قسمتی از این دیدگاه آمده، نمرود در بین مناظره از حضرت ابراهیم (ع) پرسید آیا زنده کردن مردگان را توسط خداوند به چشم خود دیده است؟ و حضرت ابراهیم نتوانست بگوید بله برای همین به استدلال دیگری روی آورد (بیضاوی، ۱۵۷/۱) در واقع ابراهیم (ع)، در این زمان از حیث استدلال مغلوب شده و حرفی برای گفتن نداشته است. اما باید در نظر داشت که این معنا با قرآن کریم ناسازگار می‌نماید چرا که در آیه ۲۱ سوره مجادله آمده: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (المجادله، ۲۱) لازمه اطلاق غلبه در این آیه این است که خداوند و رسولانش از هر جهت، چه از جهت استدلال، چه تایید غیبی و چه طبیعت ایمان به خدا غالب باشند (طباطبایی، ۳۳۸/۱۹) حتی گفته شده ممکن است گاهی پیامبران الهی در قتال، مغلوب شده باشند و این آیه بر غلبه آنان در حجج و براهین دلالت دارد. (طبرسی، ۲۰۱/۹)

از این گذشته، چنانکه گفته شد جریان این آیه در اواخر عمر حضرت ابراهیم (ع) و پس از مهاجرت وی به شام، اتفاق افتاده که منطقه‌ای کوهستانی است ولی نمرود پادشاه جبار بابل، در زمان حضرت ابراهیم (ع) می‌باشد پس این توجیه قابل قبول نمی‌تواند باشد.

۳-۷. درخواست پی بردن به کیفیت احیا

گروهی از مفسران با عنایت به سیاق و الفاظ آیه گفته‌اند ابراهیم (ع) پرسش خود را با کلمه «کیف» ادا نمود که این کلمه مخصوص سوال از کیفیت و چگونگی چیزی است نه اصل وجود آن و ابراهیم (ع) به معاد ایمان داشت و قصد او تنها آگاهی از کیفیت احیا در قیامت بود (ابن عطیه، ۳۵۳/۱؛ قرطبی، ۲۹۹/۳؛ آلوسی، ۲۶/۲؛ رشید رضا، ۵۳/۳) پس آیه دلالت دارد بر اینکه آن حضرت درخواست کرد خداوند خصوصیات و چگونگی و کیفیت احیا را به او نشان دهد نه اصل احیا را (طباطبایی، ۳۶۷/۲) و اگر عالمی به چگونگی فعل خدا علم نداشته باشد در اعتقاد او به توحید، عیب و نقصی نیست. (ابن

بابویه، ۱۲۹) اما باید توجه داشت این چگونگی دو وجه دارد: اول، کیفیت و چگونگی حیات‌پذیری ماده و آن وجهی که به ماده برمی‌گردد؛ دوم، کیفیت و چگونگی فعل خداوند که با مرده چه می‌کند که زنده می‌شود که به خداوند برمی‌گردد. در این مورد نویسنده المنار اعتقاد دارد سوال در این آیه شریفه مربوط به وجه اول می‌باشد زیرا کیفیت احیا (فعل خدا) همان شیوه تکوین و خلقت در آغاز است که تنها با اراده خداوند و کلمه تکوین یعنی «کن» اتفاق می‌افتد و بشر نمی‌تواند به آن دست یابد مگر آنکه بگوییم امکان وقوف و آگاهی بشر بر کنه اراده حق تعالی و کیفیت تعلق اراده‌اش به اشیاء وجود دارد که مسلمانان معتقدند این امر ممکن نبوده و بشر از ادراک آن عاجز است (رشیدرضا، ۵۸/۳) در جواب باید گفت بنابر ظاهر قرآن و اتفاق همه مسلمانان صحیح است که بشر نمی‌تواند به کنه ذات خداوند پی ببرد اما باید توجه داشت که اراده از صفات ذات خداوند نیست که نتوان به آن پی برد بلکه از صفات فعل است مثل خالقیت و رازقیت و مثل آن‌که از فعل خداوند انتزاع می‌شود. چیزی که بشر از رسیدن به آن ناتوان است ذات متعالیه خدا است که خود درباره‌اش چنین فرموده: «لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (طه، ۱۱۰) پس اراده صفتی است که از فعل خداوند انتزاع شده و آن فعل ایجاد است که به وجود هر چیزی متحد است و عبارت است از کلمه «کن»، و در قرآن آمده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ/ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس، ۸۲-۸۳) در این صورت کلمه کن همان ملکوت است که خداوند آن را به ابراهیم (ع) نشان داده است تا از موقنین گردد «وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (الانعام، ۷۵)، (طباطبایی، ۲۷۳/۲) در مقابل، عقیده دیگری وجود دارد که سوال ابراهیم (ع) از چگونگی فعل خدا بود نه چگونگی حیات‌پذیری ماده، زیرا اولاً او پرسید: «كَيْفَ تُحْيِي؟» (به ضم تاء) یعنی چطور زنده می‌کنی؟ و نپرسید: «كيف تحيي؟» (به فتح تاء) یعنی چطور زنده می‌شوند؟ دوماً اگر سوال از چگونگی حیات‌پذیری ماده بود کافی بود خدا در پیش روی ابراهیم مرده‌ای را زنده کند همانطور که در آیه قبل در ماجرای عزیر نبی هنگامی که عزیز

پرسید خداوند چگونه این موجودات را بعد مرگشان زنده می‌کند؟ خداوند به او فرمود به استخوان‌ها نگاه کن که چگونه آنها را برمی‌انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می‌پوشانیم و دیگر لزومی نداشت احیای مردگان به دست خود حضرت ابراهیم و مستقیماً صورت گیرد. سوما اگر سوال ایشان از کیفیت حیات‌پذیری بود باید آیه با صفت قدرت پایان می‌یافت نه با صفت عزت و حکمت چرا که سیره قرآن کریم این است که در پایان هر آیه از بین تمام صفات خداوند، آن صفاتی را ذکر می‌کند که با محتوای آیه مناسبت و همخوانی دارد و با فعل زنده کردن مردگان، صفت قدرت سازگار است نه حکمت و عزت و این دو صفت با افاضه حیات از ناحیه حق تناسب دارد نه با قابلیت ماده برای گرفتن حیات و افاضه او. (طباطبایی، ۳۷۲/۲)

همچنین صاحب تفسیر تسنیم می‌گوید: «عنصر محوری سوال حضرت ابراهیم کیفیت افاضه حیات است نه کیفیت استفاضه، یعنی مدار پرسش کیفیت زنده کردن است نه زنده شدن، پس محور سوال، روشن شدن صیغه فاعلی است نه صیغه قابل» (جوادی آملی، ۲۸۶/۱۲) بنابراین سوال حضرت ابراهیم (ع) برای پی بردن به کیفیت احیای مردگان بوده است ولی نه از آن جهت که مربوط به ویژگی‌ها و تغییرات ماده است بلکه از آن جهت که به فعل خداوند مربوط می‌شود. (همان)

بررسی:

این عقیده برآمده از توجه به ظواهر قرآن کریم و خصوصاً واژه "کیف" می‌باشد که برای پرسش از کیفیت و چگونگی به کار می‌رود و دلیلی برای رد آن وجود ندارد اما نکته حائز اهمیت این است که بعد از درخواست ابراهیم (ع)، گفت و گویی بین او و خداوند شکل می‌گیرد؛ خدا از ابراهیم (ع) می‌پرسد: «أَوَلَمْ تُؤْمِن» آیا ایمان نداری؟ کلمه ایمان در اصل به معنای تصدیق و ضد تکذیب به کار رفته است (فراهیدی، ۳۸۹/۸) و ریشه "أَمِنَ" به معنای آرامش خاطر و از بین رفتن ترس می‌باشد (اصفهانی، ۹۰)؛ به علاوه ریشه "طَمِنَ" به معنای سکون و آرامش بعد ناراحتی و اضطراب و نگرانی می‌باشد (اصفهانی،

۵۲۴) اگر این معنا را بپذیریم باید بگوییم حضرت ابراهیم در دل اضطراب و تشویشی احساس می‌کرده و برای اطمینان خاطر و آرامش نفس خود از خداوند درخواست احیای مردگان را کرده اما قبول اضطراب نفس ابراهیم خلیل، چه نگرانی و تشویش نسبت به فعل خداوند باشد و چه نسبت به حیات‌پذیری ماده، مستلزم قبول اضطراب آن جناب نسبت به معاد است چرا که این نگرانی در هر صورت متعلق به مرحله‌ای از مراحل معاد و احیای موتی است؛ اما چنانکه ثابت شد این درخواست در اواخر عمر حضرت ابراهیم (ع) صورت گرفته در حالی که ایشان از همان ابتدای دعوت خود دارای قلبی سلیم و به دور از هرگونه شک و شبهه‌ای که به ایمان به خدا ضرر بزند، بوده است. ریشه "سلم" که واژه سلیم از آن برگرفته شده در اصل به معنای موافقت شدید و وفاق و معنایی ضد مخالفت و خصومت دارد (مصطفوی، ۱۸۸/۵) نکته دیگر اینکه حضرت ابراهیم علاوه بر رسیدن به مقام سلامت قلب، در هنگام مشاهده ملکوت آسمان‌ها و زمین به مقام موقنین دست یافته است بنا براین قبول وجود اضطراب نفس در مسئله معاد برای وی ناممکن می‌نماید.

با نظر به دیدگاه‌های مطرح شده و بررسی‌های انجام گرفته به نظر می‌رسد دیدگاه دوم که بیان‌کننده انگیزه‌ی حضرت ابراهیم (ع) برای دستیابی به اطمینان قلبی، به جهت برگزیده شدن به عنوان خلیل‌الله در کسوت خلیفه الهی است و برآمده از روایت امام رضا (ع) می‌باشد از نظر همراهی با ادله قرآنی و روایی مناسب‌تر است؛ مقامی که در آن عبد، در مسیر ولایت تکوینی الهی، به مراتبی از شهود و علم حضوری دست می‌یابد.

نتایج مقاله

در بررسی نظرات مفسران جهت تبیین انگیزه حضرت ابراهیم (ع) از پروردگار در رابطه با چگونگی احیاء، در آیه مبارکه ۲۶۰ سوره بقره، نکاتی قابل ذکر وجود دارد:

۱. وجه اشتراک میان مفسران شیعه و اهل سنت، در تحلیل انگیزه حضرت ابراهیم (ع) این است که حضرت ابراهیم (ع) هیچ شکی در اصل معاد نداشته و انگیزه ایشان از این

درخواست، چیزی فراتر از رفع شک در رابطه با اصل معاد بوده است

۲. احتمالات متعددی درباره تقاضای حضرت ابراهیم(ع) از خداوند مطرح شده است که برخی از این احتمالات با تدبر در آیات قرآن، برخی حاصل کاوش در روایات اهل بیت(ع) و برخی با بررسی نکات صرفی و نحوی آیه به دست آمده‌اند.

۳. با نظر به مقایسه و ارزیابی دیدگاه‌های مطرح شده، پژوهش به این نتیجه دست یافته است که نزدیک‌ترین تحلیل، به بافت قرآنی و شأن حضرت ابراهیم(ع)، انگیزه‌ی وی برای اطمینان قلبی از برگزیده شدن به عنوان خلیل الله در کسوت خلیفه الهی است که برآمده از روایت امام رضا(ع) می‌باشد و از نظر همراهی با ادله قرآنی و روایی مناسب‌تر است.



کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، محقق: عبدالباری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا(ع)، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۴. همو، علل الشرایع، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.
۵. همو، معانی الاخبار، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۶. ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بیروت، فرهنگ نشر نو، ۱۴۲۰ق.
۷. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، المحرز الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۹. ابوالسعود، محمد بن محمد، تفسیر ابی السعود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۰. برقی، احمد بن محمد بن خالد. المحاسن. ۲ ج. قم - ایران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۱. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل (تفسیر البیضاوی)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۲. تعلبی، احمد بن محمد، الكشف والبیان فی تفسیر القرآن (تفسیر التعلبی)، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۳. جواد آملی، عبدالله، تسنیم، قم، اسرا، ۱۳۸۶ش.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۱۵. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۶. سهل تستری، ابومحمد، تفسیر التستری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۳ق.
۱۷. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی(ره)، ۱۴۰۴ق.
۱۸. طباطبائی، سیدمحمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، قم، حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ق.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۲۱. طنطاوی، سیدمحمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهره، نهضة مصر، ۱۹۹۷م.
۲۲. عبده، محمد، رشیدرضا، تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۴ق.
۲۳. علم الهدی، علی بن حسین، تنزیه الانبیاء علیهم السلام، قم، دار الشریف الرضی، ۱۳۷۷ش.
۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۳۹ش.
۲۵. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، موسسه دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۲۷. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع احکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۲۸. قشیری، عبد الکریم بن هوازن، لطائف الاشارات، قاهره، الهيئه المصريه العامه للكتاب، ۱۳۷۹ش.
۲۹. قطب، سید، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، ۱۴۰۸ق.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۱. مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، قاهره، دار الحديث، ۱۴۱۲ق.
۳۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۳۳. مطهری، مرتضی، شناخت از نظر قرآن، تهران، صدرا، ۱۴۰۱ق.

۳۴. مغنیه، محمدجواد، الکاشف، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۳۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
۳۶. نهاوندی، محمد، نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن، قم، بنیاد بعثت، ۱۳۸۶ش.
۳۷. واحدی، علی بن احمد، أسباب النزول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۳۸. همو، التفسیر البسیط، عربستان: وزاره التعلیم العالی، ۱۴۳۰ق.

